

خبر



واکنش عراقی به تبعات جنگ علیه ایران بر اقتصاد آمریکا؛

همه اینها قابل اجتناب بود

وزیر امور خارجه کشورمان در صفحه شخصی خود در شبکه ایکس با اشاره به تبعات جنگ علیه ایران بر اقتصاد آمریکا نوشت: «همه اینها قابل اجتناب بود.» سید عباس عراقچی وزیر امور خارجه کشورمان در پیامی در شبکه ایکس درخصوص تبعات جنگ تحمیلی علیه ایران بر اقتصاد آمریکا نوشت: «به آمریکایی ها گفته می شود که باید هزینه‌های سراسام‌آور جنگ انتخابی علیه ایران را بپردازند. فعلاً افزایش قیمت بنزین و حباب بازار سهام را کنار بگذارید. درد واقعی زمانی آغاز می شود که بدهی آمریکا و نرخ وام‌های مسکن شروع به جهش کنند.

همین حالا هم میزان ناتوانی در بازپرداخت وام خودرو به بالاترین سطح خود در بیش از ۳۰ سال گذشته رسیده است. تمام اینها قابل اجتناب بود.»



نماینده ایران در سازمان ملل:

وضعیت تنگه هرمز و پیامدهای اقتصادی آن برعهده آغازگران جنگ و شرکای آنهاست

نماینده ایران در سازمان ملل گفت: «وضعیت کنونی در تنگه هرمز و پیامدهای اقتصادی جهانی آن، تنها و تنها برعهده آغازگران جنگ علیه ایران و شرکای منطقه‌ای آنان است.» امیرسعید ابروایی، سفیر و نماینده دائم جمهوری اسلامی ایران نزد سازمان ملل متحد، در نشست ویژه شورای اقتصادی و اجتماعی (اکوسوک) با موضوع: «صیانت از جریان‌های انرژی و عرضه، حمایت از توسعه جهانی از رهگذر همکاری بین‌المللی» گفت: بی‌ثباتی فزاینده در بازارهای انرژی، زنجیره‌های عرضه و جریان‌های تجارت جهانی، چالش‌های جدی برای توسعه پایدار، همکاری بین‌المللی و ثبات اقتصادی جهانی به شمار می‌آید. در این چهارچوب، ایران به دو نحو عمیق و به‌هم‌پیوسته متحمل آسیب شده است.

در مدتی کمتر از یک سال، کشور من هدف دو اقدام تجاوزکارانه غیرقانونی قرار گرفته است که آشکارا ناقض منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل بوده‌اند. این حملات به از دست رفتن اندوه‌ها جان هزاران غیرنظامی بی‌گناه، به‌ویژه زنان و کودکان، انجامید. این حملات همچنین موجب تخریب گسترده زیرساخت‌های غیرنظامی، اقتصادی و زیرساخت‌های حساس از نظر زیست‌محیطی شد؛ پیامدهایی که با پایان عملیات نظامی از میان نخواهد رفت. شاید مهم‌ترین پرسش پیش روی این نشست ویژه، تنها چگونگی پاسخ به بحران کنونی، بلکه طرح صادقانه بی‌پیش‌پاشد که ریشه‌های واقعی این بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های فزاینده چیست؟ بی‌ثباتی کنونی در خلأ پدید نیامده است.

این وضعیت ریشه در تشدید نظامی و اقدامات تجاوزکارانه غیرقانونی دارد که از سوی رژیم اسرائیل و ایالات متحده آمریکا تحمیل شده‌اند. این اقدامات تنش‌ها را در یکی از راهبردی‌ترین مناطق انرژی و تجارت جهان تشدید کرده و ثبات منطقه‌ای و جهانی را تضعیف نموده است.

وی در پایان گفت: «ملح از طریق فشار محقق نمی‌شود و ثبات از رهگذر تقابل بنا نمی‌گردد. تنها مسیر پایدار پیش رو، گفت‌وگو، احترام متقابل و همکاری واقعی بین‌المللی است. صراحتاً اعلام می‌کنیم که وضعیت کنونی در تنگه هرمز و پیامدهای اقتصادی جهانی آن، تنها و تنها برعهده آغازگران جنگ علیه ایران و شرکای منطقه‌ای آنان است.»

بیانیه وزارت امور خارجه به مناسبت «روز نکبت»

جنایات اسرائیل علیه فلسطینیان مصداق نسل کشی است

وزارت امور خارجه ایران در بیانیه‌ای به مناسبت «روز نکبت» یا محکوم کردن اقدامات رژیم صهیونیستی علیه مردم فلسطین این اقدامات را مصداق جنایت جنگی، جنایت علیه بشریت و نسل‌کشی دانست. در این بیانیه، «روز نکبت» یادآور شکل‌گیری رژیم صهیونیستی و آغاز یکی از بزرگ‌ترین تازدیی‌های انسانی معاصر توصیف شده است.

وزارت خارجه ایران با اشاره به ادامه اشغالگری و حمایت برخی کشورهای غربی از اسرائیل، تأکید کرد که طی دهه‌های گذشته گسترده‌ترین نقض‌های حقوق بین‌الملل علیه ملت فلسطین رخ داده است. همچنین در بخش دیگری از این بیانیه آمده است که طی سال‌های اخیر، حملات اسرائیل به غزه و کرانه باختری وارد مرحله‌ای تازه شده و با حمایت تسلیحاتی آمریکا و متحانش شدت گرفته است. این بیانیه ضمن انتقاد از اقدامات آمریکا بر نهادهای قضایی بین‌المللی، بر حق ملت فلسطین برای مقاومت، بازگشت آوارگان و تشکیل کشور مستقل فلسطینی به پایتختی قدس شریف تأکید کرده است.



محمدرضا دهشیری رئیس دانشکده روابط بین الملل از ۳ سناریوی پیش روی تنش‌ها میان واشنگتن و تهران گفت

تنگه هرمز

ستون چهارم بازدارندگی ایران

گفت و گو

گروه دیپلماسی- در میانه بازرایی موازنه‌های امنیتی خاورمیانه و همزمان با فرسایش الگوهای کلاسیک بازدارندگی، محمدرضا دهشیری، استاد علوم سیاسی و رئیس دانشکده روابط بین‌الملل معتقد است که تنش‌های جاری میان ایران، آمریکا و رژیم صهیونیستی بیش از آنکه در مدار یک تقابل صرفاً نظامی قابل تحلیل باشد، در چهارچوب «گذار به بازدارندگی ژئوپلیتیکی» معنا پیدا می‌کند؛ گذاری که به گفته او، پس از جنگ رمضان، تنگه هرمز را از یک گذرگاه انرژی به «ستون چهارم بازدارندگی ایران» ارتقا داده و سطح بازدارندگی را از مؤلفه‌های متعارف نظامی به عرصه ژئوپلیتیک انرژی منتقل کرده است. دهشیری در گفت‌وگو با «ایران» با ترسیم سه سناریوی «بازدارندگی پایدار و جنگ سرد منطقه‌ای»، «مدیریت تنش و دیپلماسی محدود» و «چرخه درگیری‌های دوره‌ای» تأکید می‌کند که آینده روابط تهران، واشنگتن و تل‌آویو تحت تأثیر متغیرهایی چون فشار قدرت‌های بزرگ، تحولات داخلی آمریکا و اسرائیل، وضعیت اقتصاد جهانی و گسترش جنگ‌های سایبری و پهپادی بیش از هر زمان دیگری به سمت رقابت کنترل شده، مدیریت بحران و بی‌ثباتی‌های مقطعی سوق یافته و چشم انداز صلح پایدار را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است.

چرا پروژه «تغییر رژیم» در حمله مشترک آمریکا و اسرائیل به ایران به آتش بس ختم شد؟ چه عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در این ناکامی آمریکا نقش داشتند؟

هدف آمریکا از انجام این تجاوز نظامی، تغییر رژیم از طریق اعمال فشار نظامی و سیاسی برای فروپاشی نظام سیاسی در ایران بود. اما این پروژه به دلایل مختلف به شکست و آتش‌بس منتهی شد. در زمره عوامل داخلی می‌توان به انسجام ساختار قدرت، توان بازسازی نظامی و حفظ وفاداری به دولت در آوری اجتماعی ناشی از میهن‌دوستی ایرانیان و همبستگی ملی و اتحاد مردم حول پرچم ایران اشاره کرد. در زمره عوامل منطقه‌ای می‌توان به توان ایران برای تغییر فرایند جنگ از فاز راهبردی به فاز عملیاتی با منطقه‌ای کردن بحران و مختل شدن مسیرهای انرژی در خلیج فارس، و در زمره عوامل بین‌المللی می‌توان به افزایش شدید قیمت انرژی جهانی و فشار بر اقتصاد اروپا و آسیا به دلیل اختلال در زنجیره ارزش جهانی اشاره کرد. همچنین عدم اجماع منطقه‌ای علیه ایران و وجود نگرانی‌های ناشی از تشدید جنگ در برخی کشورهای منطقه مانند عمان، ترکیه، پاکستان، قطر و عربستان سعودی و نیز مخالفت برخی قدرتهای بزرگ مانند چین و روسیه و افکار عمومی داخلی آمریکا و افکار عمومی بین‌المللی با جنگ نقش مهمی در تسریع فرایند آتش‌بس داشت. در واقع، پروژه «تغییر رژیم» در ایران شکست خورد چون فرض اصلی آن یعنی «فروپاشی سریع داخلی، انزواء منطقه‌ای و حمایت بین‌المللی» نه تنها تحقق نیافت بلکه پس از موفقیت ایران در کنترل تنگه هرمز و مدیریت ترانزیت ۲۰ درصد از انرژی جهان، جهان به قدرت ایران بی‌برد و فشارها به آمریکا برای توقف جنگ افزایش یافت. جنگ تحمیلی سوم نشاد داد که در نظم بین‌الملل امروز، تغییر رژیم از طریق جنگ مستقیم تقریباً غیرممکن است؛ زیرا دولت‌ها در برابر فروپاشی مقاوم‌تر شده‌اند، مناطق به‌هم‌پیوسته‌تر شده‌اند و اقتصاد جهانی تحمل بی‌ثباتی طولانی را ندارد. بنابراین آتش‌بس نه نشانه صلح طلبی، بلکه نتیجه محدودیت‌های ساختاری قدرت در نظام بین‌الملل است.

چگونه این جنگ، مفهوم بازدارندگی ایران را از حوزه صرفاً موشکی و هسته‌ای به حوزه ژئوپلیتیک انرژی و کنترل تنگه هرمز منتقل کرد؟ آیا تنگه هرمز اکنون به مهم‌ترین اهرم قدرت ایران در برابر غرب تبدیل شده است؟

بازدارندگی در سیاست بین‌الملل ثابت نیست؛ بلکه «تکامل‌پذیر» است و با تغییر نوع تهدیدها، ابزارهای آن هم تغییر می‌کند. در نتیجه، جنگ تحمیلی سوم نشان‌دهنده یک گذار در منطق بازدارندگی ایران از «بازدارندگی نظامی کلاسیک» به «بازدارندگی ژئوپلیتیکی-انرژی‌محور» است. در دوده گذشته، برداشت غالب در تحلیل‌ها این بود که بازدارندگی ایران بر سه پایه توان موشکی (ضربه متقابل)، توان هسته‌ای (بازدارندگی بالقوه) و محور مقاومت به عنوان عمق استراتژیک و مظهر شبکه منطقه‌ای



می‌تواند واکنش قدرت‌های بزرگ را فعال کند و محتمل است حتی اقتصاد ایران را نیز تحت الشعاع قرار دهد.

نتیجه آنکه در صورت تداوم تنش‌ها، اهمیت تنگه هرمز در امنیت انرژی جهانی افزایش می‌یابد، اما این به معنای «وابستگی کامل جهان به تصمیمات یک کشور» نیست؛ بلکه به معنای افزایش نقش یک گلوگاه ژئوپلیتیکی است. بنابراین، ساختار اقتصاد جهانی، تنوع مسیرهای انرژی و مداخله قدرت‌های بزرگ مانع از آن می‌شود که این گلوگاه به ابزار کنترل مطلق یک کشور تبدیل شود. بدین ترتیب، ما با «افزایش نقش ژئوپلیتیکی» مواجه هستیم، نه «وابستگی کامل جهانی».

آتش بس صرفاً یک توقف تاکتیکی است.

بنابراین، آتش بس پس از جنگ چه لزوم دارد؟

در چنین فضایی آتش‌بس پس از چهل روز نبرد را باید نشانه پایان بحران دانست یا صرفاً توقفی موقت برای بازرایی نیروها؟ چه سناریوهایی برای آینده تنش ایران، آمریکا و اسرائیل قابل تصور است؟

آتش‌بس معمولاً پایان بحران نیست، بلکه تغییر فاز بحران است. بویژه در جنگ‌هایی که اهداف راهبردی حل نشده دارند گرچه هر دو طرف خود را پیروز میدان می‌دانند، آتش‌بس بیشتر شبیه «وقفه موقت در درگیری» یا وضعیت «نه جنگ، نه صلح» برای بازرایی نیروهاست تا صلح پایدار و پایان بحران. دلیل اینکه آتش‌بس فعلی به معنای پایان بحران نیست اولاً، به دلیل حل نشدن ریشه‌های تعارض است. آمریکا خواهان اعمال سلطه بر ایران و بلعیدن منابع آن و وادار کردن ایران به خارج کردن اورانیوم غنی شده است اما ایران با نافی نظام سلطه، برای بقا و حفظ موجودیت خود در قبال تهدید خارجی از خود دفاع می‌کند و برحق خود برای غنی‌سازی اورانیوم پای می‌فشرد. آمریکا خواهان حذف مقاومت است اما ایران بر لزوم حفظ محور مقاومت تأکید دارد. تنش در آینده نظم منطقه‌ای نکاید دارد. ثانیاً، آرایش جنگی ناوهای آمریکایی در منطقه تهدیدات ترامپ گواه آمادگی بازگران متخاصم آمریکایی صهیونی برای جنگی دیگر است بویژه آنکه نه سنا و نه مجلس نمایندگان هیچ‌کدام تاکنون قانون اختیارات محدود رئیس‌جمهوری برای جنگ را به تصویب نرسانده‌اند. در چنین شرایطی، آتش‌بس فقط «تفنس تاکتیکی» ایجاد می‌کند زیرا هر طرف تلاش می‌کند طرف مقابل را از اقدام بعدی منصرف کند. بدین ترتیب، آتش‌بس موجب بازرایی نظامی و سیاسی طرفین می‌شود و به آنها فرصت می‌دهد تا با بازسازی توان نظامی، اصلاح تاکتیک‌ها و تنظیم مجدد ائتلاف‌ها اقدام کنند. در مورد سناریوهای آینده تنش ایران، سناریو رژیم صهیونیستی، معمولاً ۳ سناریو اصلی مطرح است: سناریوی اول، «بازدارندگی پایدار و جنگ سرد منطقه‌ای» است.

در صورت تداوم تنش‌ها آیا جهان وارد دوره‌ای خواهد شد که امنیت انرژی بیش از گذشته وابسته به تصمیمات ایران در تنگه هرمز باشد؟

در ادبیات روابط بین‌الملل، هیچ کشوری اگر در یک گلوگاه ژئوپلیتیکی قرار داشته باشد، به‌تنهایی کنترل کامل امنیت انرژی جهان» را در اختیار نمی‌گیرد. اما برخی کشورها می‌توانند وزن یا اهرم اثرگذاری خود را در بحران‌ها افزایش دهند. بدون تردید، تنگه

هرمز یکی از مهم‌ترین گلوگاه‌های انرژی جهان است، چون بخش قابل توجهی از نفت و گاز صادراتی جهان از این مسیر عبور می‌کند. لذا گرچه به دلیل تمرکز انرژی در چهارچوب وابستگی متقابل اقتصاد جهانی و مدیریت هزینه‌های متقابل در بازار شبکه ای انرژی استفاده شود. درعین حال، نباید فراموش کرد که ایران بازدارندگی سنتی خود را همچنان حفظ خواهد کرد زیرا موشک‌ها و پهپادها و توان نظامی ابزار بازدارندگی سخت به شمار می‌آیند و مکمل بازدارندگی ساختاری مبتنی بر مدیریت تنگه هرمز و بازار انرژی و اقتصاد جهانی محسوب می‌شوند.

چرا بسیاری از تحلیلگران آمریکایی حمله نظامی به ایران را «اشتباه راهبردی» ارزیابی می‌کنند؟ این جنگ چه هزینه‌هایی برای اعتبار جهانی آمریکا، امنیت انرژی و نظم منطقه‌ای به همراه داشت؟

به‌طور کلی، میزان موفقیت در یک جنگ را باید در سه سطح اعتبار قدرت، امنیت انرژی و نظم منطقه‌ای ارزیابی کرد. تهاجم نظامی غیرقانونی آمریکا و رژیم صهیونیستی به ایران از نظر راهبردی یک شکست محسوب می‌شود. دلیل نخبست این ناکامی، شکاف بین هدف و نتیجه است. هدف آمریکا و رژیم صهیونی از حمله به ایران تغییر نظام سیاسی و فروپاشی ساختار سیاسی ایران بود اما نه تنها نظام جمهوری اسلامی ایران استوار و مقاوم و سربلند ایستاد بلکه جنگ تحمیلی سوم منجر به افزایش تنش منطقه‌ای و ورود اقتصاد جهانی به بحران انرژی شد. یعنی حمله آمریکا به ایران



در این سناریو، ایران و آمریکا وارد یک وضعیت «نه جنگ نه صلح» می‌شوند. ویژگی‌های این وضعیت شامل محدود شدن درگیری مستقیم، تداوم رقابت امنیتی، افزایش درگیری‌های نیابتی و سایبری در عین حفظ خطوط قرمز توسط طرفین است. نتیجه این سناریو یک «جنگ سرد منطقه‌ای» با سطح پایین درگیری مستقیم است. سناریوی دوم، بر «مدیریت تنش و دیپلماسی محدود» استوار است. در این سناریو، طرف‌ها به این نتیجه می‌رسند که هزینه جنگ بسیار بالاست و کنترل بحران ضروری است. در این وضعیت، مذاکرات غیرمستقیم یا محدود، توافق‌های موقت (مثلاً در حوزه انرژی یا امنیت دریایی) و سرانجام کاهش تنش بدون حل کامل اختلافات رخ می‌دهد. نتیجه این سناریو، برقراری ثبات نسبی، بدون اعتماد راهبردی بین طرفین است. سناریوی سوم موسوم به «چرخه درگیری‌های دوره‌ای» است.

در این سناریو، آتش‌بس شکننده است، بحران‌ها دوباره شعله‌ور می‌شوند و درگیری‌ها مقطعی اما تکرارشونده‌اند. ویژگی این وضعیت، انجام حملات محدود و واکنش متقابل، نبود چهارچوب امنیتی پایدار و افزایش بی‌ثباتی منطقه‌ای است. در نتیجه این سناریو، منطقه وارد «الگوی بحران‌های تکرارشونده» می‌شود.

در این رهگذر، میزان آسیب‌پذیری اقتصاد جهانی و افزایش فشار قدرت‌های بزرگ برای جلوگیری از جنگ، سیاست داخلی کنشگران آمریکا یا تغییر حزب حاکم در رژیم اسرائیل، نقش بازیگران منطقه‌ای در تشدید یا کاهش تنش، ورود جنگ به منطقه خاکستری در صورت بهره‌گیری از فناوری‌های نوین در جنگ سایبری، جنگ پهپادی و عملیات غیرمستقیم، در زمره عواملی به شمار می‌آید که می‌تواند تعیین‌کننده یکی از سه سناریوی فوق‌الذکر باشد. می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که آتش‌بس زمانی به معنای پایان بحران است که ریشه‌های تعارض پایدار، مدیریت محدود تنش در آینده غیراین‌صورت، آتش‌بس صرفاً یک توقف تاکتیکی است. بنابراین، آتش‌بس پس از جنگ چهل‌روزه را نباید پایان بحران دانست، بلکه باید آن را «توقف مرحله‌ای در یک تعارض ساختاری حل‌نشده» در نظر گرفت. آینده تنش ایران، آمریکا و رژیم صهیونی میان سه سناریوی «مدیریت تنش پایدار و جنگ سرد منطقه‌ای» یا چرخه درگیری‌های دوره‌ای در نوسان خواهد بود. بنابراین، با توجه به حل نشدن تضادهای ساختاری، آتش‌بس در منازعات حل‌نشده بیشتر شباهه مدل «مدیریت بحران» است تا «حل بحران». در نتیجه، با توجه به شرایط زمینه‌ای بی‌اعتمادی متقابل و نیز ادراک تهدید دوسویه، آینده روابط بیشتر به سمت رقابت کنترل شده، درگیری‌های دوره‌ای و مدیریت متخاصم به پیش می‌رود.

چشم‌انداز بلندمدت این جنگ برای نظم خاورمیانه چیست؟ آیا منطقه به سمت مسابقه تسلیحاتی و درگیری‌های پراکنده پیش خواهد رفت یا امکان شکل‌گیری ترتیبات امنیتی جدید وجود دارد؟

منطق «نظم امنیتی منطقه‌ای» در روابط بین‌الملل ایجاب می‌کند که پس از یک جنگ بزرگ، منطقه یا وارد چرخه بی‌ثباتی و رقابت تسلیحاتی می‌شود، یا به‌تدریج به سمت نهادسازی و ترتیبات امنیتی جدید حرکت می‌کند. غرب آسیا معمولاً در میانه این دو سناریو قرار می‌گیرد. مسیر محتمل اول برمسابقه تسلیحاتی و درگیری‌های پراکنده استوار است. این مسیر به دلیل بی‌اعتمادی ساختاری راهبردی، رقابت‌های عمیق ژئوپلیتیک بین قدرت‌های منطقه‌ای، تداوم نااطمینانی و عدم قطعیت، تلاش قدرت‌های منطقه‌ای برای افزایش ضربه بازدارندگی از طریق مسابقه تسلیحاتی، افزایش بودجه دفاعی و توسعه فناوری‌های نظامی و نقش قدرت‌های بزرگ در تشدید تنش‌های منطقه‌ای برای بهره‌گیری از بی‌ثباتی و ایجاد درگیری‌های محدود و پراکنده از طریق فروش سلاح‌های خود به کشورهای منطقه، محتمل است. مسیر محتمل دوم ناظر به شکل‌گیری ترتیبات امنیتی جدید است. این سناریوی خوش‌بینانه، ممکن است دشوار است. امکان‌پذیری این سناریو ناشی از هزینه‌های بالای جنگ، آسیب‌پذیری بازار انرژی و تجارت و خستگی راهبردی کشورهای منطقه از سرریز شدن بحران‌های بین‌المللی به خلیج فارس است. در این صورت، ممکن است بازیگران منطقه‌ای به سمت «مدیریت بحران» و نه «حل کامل بحران» سوق یابند. در این رهگذر، ممکن است همکاری‌های محدود منطقه‌ای در حوزه‌های انرژی، حمل‌ونقل و امنیت دریایی شکل بگیرد اما پیامودن قوی منطقه‌ای، اشکاف‌های اقتصادی نامتقارن، رقابت ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک و اختلافات هویتی، امنیتی و راهبردی رنج می‌برد. اگر بخواهیم هر دو سناریو را کنار هم بگذاریم، آینده امنیتی غرب آسیا نه به سمت یک نظم امنیتی یکپارچه حرکت می‌کند و نه به سمت یک جنگ بزرگ دائمی، بلکه به سمت یک «نظم هیبریدی» که به پیش می‌رود؛ یعنی ترکیبی از رقابت تسلیحاتی، درگیری‌های محدود و همکاری‌های مقطعی و موضوع محور. به عبارت دیگر، فشار هزینه‌های جنگ و نیاز به ثبات اقتصادی می‌تواند زمینه‌ساز همکاری‌های محدود شود. بنابراین آینده منطقه نه کاملاً جنگی است و نه کاملاً همکاری‌محور، بلکه ترکیبی از هر دو خواهد بود.

برش

